

هو العليم

تتمه بحث نكره و اسم جنس

ديدگاه صاحب فصول

سلسله دروس خارج اصول فقه - مطلق و مقيد -

جلسه صدوسی و چهارم

استاد

آيت الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهرانی

قدس الله سرّه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فرق بين نكرة و اسم جنس

تتمه بحث راجع به نكرة و اسم جنس و اشكال

صاحب كفایه بر [صاحب] فصول باقی ماند.

فرق بین اسم جنس و بین نكرة، در این است که

در اسم جنس نظر به فرد خارج نیست؛ بلکه منظور

طبیعت است بدون توجه به فرد خارج و به اعتبار

دیگر به حصه خارجی. وقتی که ما می‌گوییم: **جنئی**

برجلٍ، در اینجا منظور از این طبیعت حصه خارجی

است. اما در اسم جنس بحث روی نفس رجولیت

است، بدون لحاظ وحدت و بدون لحاظ کثرت. در

نكرة لحاظ وحدت و لحاظ کثرت می‌شود، ولو با

دلالت مقتضی. یعنی خود کلام، مقتضی برای

وحدت و کثرت است؛ اما در اسم جنس این‌طور

نیست. وقتی که می‌گوییم: **جنئی برجلٍ**، منظور از

رجل، **واحدٌ من أفراد الرجال** است؛ [یا وقتی که

می‌گوییم:] **جنئی برجالٍ**، **جنئی برجلین**، مقتضی

کثرت است؛ اسم جنس این طور نیست. اسم جنس دلالت بر نفس الطبيعة می کند بدون لحاظ وحدت یا لحاظ کثرت در آنها. در اینجا تفاوت بین [نکره و] اسم جنس فقط در حمل شایع است. یعنی از مصداق برای این اسم جنس، تعبیر به نکره آورده می شود اما در اسم جنس به حمل شایع، در آنجا فرد خارج معین یا غیر معین نیست؛ بلکه طبیعت در آنجا مورد لحاظ واقع می شود. مثل الرجل خیر من المرأة، طبيعة الرجل خیر من المرأة یا التمرة خیر من الجرادة.

این تفاوت بین اسم جنس و بین نکره است.

بیان صاحب فصول درباره نکره و اسم

جنس

مرحوم صاحب فصول در اینجا یک بیانی دارند ایشان می فرمایند که نکره آن لفظی است که بر فرد غیر مردد دلالت می کند **إما هذا و إما هذا؛** اما در اسم جنس این طور نیست، آن فرد غیر مردد در آنجا معنا ندارد، بلکه نفس الطبيعة ملحوظ برای متکلم خواهد بود.^۱

^۱ الفصول الغروية فی الأصول الفقهية، ص ۱۶۳.

اشکال مرحوم آخوند به بیان صاحب

فصول

مرحوم آخوند در اعتراض به صاحب فصول می‌فرمایند که فرد غیر مردد معنا ندارد که مصداق برای نکره واقع بشود، به عبارت دیگر **إما هذا و إما هذا**، امکان تعین و تشخص را ندارد. آنچه که در خارج متعین و متشخص است **نفس الرجل فی الخارج** است، نه **رجل أو غیره**. **رجل أو غیره**، در خارج معنا و مفهوم ندارد. فرض کنید که در مورد اتیان، اگر اکرام رجل را مدّ نظر قرار بدهیم و به شخصی بگوییم که **أکرم أحدهما**؛ أحدهما یعنی **إما هذا و إما هذا**. [این] تشخص خارجی ندارد. **أکرم هذا أو اکرم هذا**، **أکرم أحدهما** به عنوان غیرّه و به عنوان احد الاسمین، این تعینی در خارج ندارد. این صرفاً ظرف عروضش در ذهن است، هم ظرف اتصاف در ذهن است، هم ظرف عروض در ذهن است. آنچه که ظرف اتصافش در خارج است آن به عنوان نکره أحدهما یعنی نکره مشخصه است؛ اما به عنوان **أحدهما إما هذا و إما هذا**، این در خارج تعینی ندارد. و لذا مرحوم آخوند بر صاحب فصول اشکال

را از این ناحیه وارد می‌کنند. از نظر جنس در آنجا مسئله‌ای نیست، جنس آن طبیعت مطلقه‌ای است که بر حقیقت و ماهیت شیء دلالت می‌کند **بلا لحاظ** و **وحدة و بلا لحاظ کثرة**.^۱

نقد اشکال مرحوم آخوند بر صاحب

فصول

نکته‌ای که در اینجا هست این است که در اسم جنس یا در نکره، نفس لفظ دلالت بر وحدت و کثرت نمی‌کند؛ همان‌طوری که عرض کردیم در اینجا دلالت مقام است و دلالت خطاب است؛ این [مسئله] مقتضی وحدت یا کثرت در مورد نکره، است. اما رجل، لفظاً فرق نمی‌کند؛ شما اگر رجل را در کلامی که مفید طبیعت مهمله است بخواهید بیاورید این رجل می‌شود اسم جنس، و اگر رجل را در کلامی که مفید وحدت و کثرت است بیاورید این می‌شود نکره. بله، یک وقت «ال» جنسیت می‌آید، آن یک مطلب دیگری است که نفس «ال» جنسیت مفید این طبیعت است بدون لحاظ وحدت و کثرت، خُب

^۱ کفایة الأصول، ص ۲۴۶.

این در اینجا مسئله‌ای نیست.

در دفاع از صاحب فصول، اشکالی که بر مرحوم
آخوند می‌شود وارد کرد این است که یک وقت تردد
در نفس لفظ و در اراده مخاطب لحاظ شده است،
یک وقتی لحاظ تردد، انتزاع تعین خارج است
نه اینکه لحاظ شده باشد. یک وقت فرد لا علی
التعین، إما هذا و إما هذا مورد لحاظ متکلم است؛
در آنجا تعین خارج مورد لحاظ نیست، منظور
احدهما است. مانند استصحاب کلی در بحث
استصحاب است که در آنجا نظر روی نوعیت فرد
است. در استصحاب قسم ثانی چه می‌گوییم؟ - حالا
قسم ثالثش هم که خب در آنجا بماند که محل حرف
است - در یک جا حیوانی به تعین انسان بوده است،
بعد از آن حیوان و قبل از اینکه زائل بشود، حیوان
دیگری در تعین غنم آمده است. ما یک وقت نفس
آن تعین و تشخیص را استصحاب می‌کنیم،
استصحاب زیدیت یا استصحاب غنمیت مخصوصه،
این یک بحث است. یک وقت ما آن حقیقت نوعیه
را که معنون به احدهما و متصف به احدهماست را
استصحاب می‌کنیم؛ می‌گوییم: **احدهما بعنوان**

الحيوانية كَانَ فِي الدار؛ الآن يُشكّ فِي كونه
موجوداً أم لا و يستصحب الحيوانية. این چیزی که
يستصحب الحيوانية است، حیوانیت بدون تعین که
ما نداریم. در عالم خارج و در تعین خارج الحيوانية
إما موجودٌ فِي زيد و إما موجودٌ فِي الغنم و به همین
دلیل ما استصحاب قسم ثالث را ابطال می کنیم. در
قسم ثالث، استصحاب این بود که آن نوعیت در
ضمن یک فرد تعین پیدا کرده است، بعد در زوال آن
فرد شک می کنیم؛ یقین داریم در زوال فرد و شک
می کنیم در تبدل فرد دیگری عوض از آن فرد اول؛
آن وقت در اینجا استصحاب قسم ثالث می گوید که
آن حیوانیت متیقّنه را استصحاب کنید، بدون اینکه
آن فرد مدّ نظر قرار بگیرد. خُب بطلانش هم خیلی
واضح است بر اینکه نوعیت و کلی طبیعی بدون تقوّم
فی ضمن فردِ مستحیل است؛ بنابراین اول باید آن
فرد، استصحاب بشود تا در ضمن استصحاب او یا
احدهما، شما بتوانید استصحاب قسم ثانی که آن
نوعیت است را استصحاب کنید.

خُب در آنجا که ما قسم ثانی را استصحاب
می کردیم، خود فرد برای ما مشکوک است، ما

نمی‌دانیم زید خارج شده است یا نه؟ اما متیقّن برای ما این است که **فی البیت و فی الدار لابد أن یکون إما زیداً و إما عمرواً؛ إما زیداً و إما غنمٌ؛ إما زیداً و إما بقرّاً. أحدهما متیقّن؛ زیدٌ أو غنمٌ، زیدٌ أو بقرٌ، زیدٌ أو عمروٌ،** ولكن خود آن فرد و تعین برای ما مبهم است. به عبارت دیگر **ماهية الحيوانية متیقّن، [أما] هوية الحيوانية غير متیقّن؛ الهوية هو التعین الخاص و تشخّص الخاص؛** اما آن ماهية الحيوانية متیقّن است، لذا استصحاب قسم ثانی در اینجا متمکّن است. پس ما در اینجا چرا لحاظ تعین و تشخّص را نمی‌کنیم؟ به لحاظ اینکه منظور ما از احدهما تعین نیست، احدهما ملحوظ برای متکلم است. احدهما بدون تعین مبهم و چون نوع، مبهم است **حتى يتعیّن فی الخارج،** بنابراین احدهما در اینجا می‌تواند موضوع برای حکم و متصف به وصف حکم بشود، این یک صورت است.

صورت دیگر اینکه احدهمای لا علی التعین ملحوظ برای متکلم نیست؛ بلکه منتزع از تعین خارج است. یعنی متکلم به لحاظ تعین خارج و انتزاع خارج می‌گوید: **جنئی برجلٍ؛** وقتی که متکلم

می گوید: **جئنی برجلٍ**، نه اینکه منظور او احدهمای غیر متعیّن است، **احدهم الغير المتعیّن** نیست، منظور متکلم رجل در خارج است، منظور **فردٌ من أفراد الرجال** است؛ این **فردٌ من أفراد الرجال**، **حيث أن المتكلم لم يُعيّنه و حيث أن متكلم لم يُشخصه فينتزع من هذا الكلام** اینکه منظور متکلم و ملحوظ متکلم فرد مشخص نیست، بلکه **فردٌ من أفراده لا على التعيين** است. پس این احدهمای مردد که منظور صاحب فصول است، نه آن احدهمائی است که **من أوّل و بداية الأمر** متکلم او را لحاظ کرده است؛ نه خیر، آن احدهما یا آن احدهم است که آن احدهم انتزاع ذاتی از عدم تعیّن فی الخارج است؛ بالآخره در خارج افراد کثیر هستند زید و عمرو و بکر و خالد و امثال ذلک الی عالی و احدهما در اینجا منظور برای متکلم خواهد بود.

دقیقاً مانند وجوب [کفایی] است، مانند دفن یا تغسیل موتی که این وجوبش وجوب [کفایی] است، شارع نمی گوید: **أحد المسلمين لا على التعيين لا بد عن يكفل هذا الامر؛ چون أحد المسلمين لا على التعيين** وجود خارجی ندارد؛ بلکه آن که در وجود

خارجی تعین دارد عبارت است از نفس زید و نفس عمرو و نفس بکر و امثال ذلک. خب در اینجا که شارع وجوب [کفایی] و وجوب لا علی التعین می گوید، معنایش احد الافراد است؛ ولی این وجوب [کفایی] **حيث أنّ الشارع لم يعيّن فرداً خاصّاً و لم يشخّص فرداً خاصّاً فنحن ننزعُ من هذا الكلام أنّ مراد الشارع لا يكون فرداً مشخصاً بل أحد هذه الأفراد** در خارج، این را ما انتزاع می کنیم. یعنی ما از کلام شارع این مطلب را انتزاع می کنیم که مردد بین الافراد منظور شارع است، لا علی التعین در اینجا منظور شارع است و این فرق بین وجوب [کفایی] و وجوب تعینی است یا فرض کنید که همین طور در **تزوّج هنداً أو أختها**، مطلب تخییر است تزوّج هنداً أو أختها، این به معنای این است که **أحدى هاتين الأختين، إما هذه و إما هذه؛** یعنی هر دو را با هم تزویج نکن، این صلاح نیست. بلکه **أوّل هنداً و بعد مدةٍ أختها** را به نکاح دریاور، نه مجتمعاً و سوياً، این صحیح نیست و خوب نیست. این **تزوّج هنداً أو أختها** معنای احداهمای غیر مردد نیست، بلکه منظور مولا و متکلم **إحدى الفرد المعین**

فی الخارج است منتها اختیار این تعیین بر عهده مکلف قرار گرفته است. مکلف است که می تواند احدهما را اختیار کند، منتها در اینجا اختیار فرد آخر محرم است، اما در مورد واجب [کفایی]، اختیار فرد دیگر محرم نیست.

حالا در **تزوج هنداً أو أختها** در اینجا این هنداً احدهما است، منتها این از خارج انتزاع می شود؛ یعنی مخاطب و مکلف در مقام امتثال و در مقام اتیان تخیر را انتزاع می کند، عزیمه لا رخصة؛ یعنی احدهما حتماً باید تعلق بگیرد به یکی از اینها و طرف دیگر به نحو عزیمت نکاح او حرام است. در اینجا هم مسئله همین طور است؛ در **أکرم عالماً** فرد مردد لحاظ شده است و این لحاظ تردید از متکلم نیست، این لحاظ تردید انتزاع از افراد خارج است، به عکس آنکه نفس تردید مورد لحاظ متکلم قرار بگیرد. پس کلام صاحب فصول در غایت متانت است و اشکالی بر این مسئله وارد نمی شود.

اجمال مطالب بحث نکره و اسم جنس

دیگر مطلبی [از] بحث نکره و اسم جنس باقی

نماند. علی‌ای‌حال مسائلی که ما در این زمینه
تابه حال مطرح کردیم یکی مسئله طبیعت مطلقه بود،
یکی بحث طبیعت مبهمه بود که عرض شد که
طبیعت مبهمه مهمله همان طبیعت لابشرط مقسمی
است که در باب اطلاق، ما این طبیعت مبهمه را مورد
لحاظ قرار نمی‌دهیم، آن طبیعتی را که مورد لحاظ
باید قرار بدهیم در باب اطلاق، طبیعت مطلقه مرسله
است نه طبیعت مبهمه مهمله، که لابشرط مقسمی
است برای جمیع انواعی مصادیق طبیعت، اعم از
معرفه، اعم از نکره، اعم از طبیعت مطلقه، اعم از
طبیعت مقیده؛ تمام اینها افراد برای طبیعت مبهمه
مهمله هستند.

و همین طور بحث راجع به «ال» جنس را مطرح
کردیم و عرض شد که «ال» جنس با «ال» عهد تفاوت
پیدا می‌کند و این عهد وصفی و عهد خارجی که از
او تعبیر آوردند به «ال» عهد که جنس را «ال» عهد
گرفتند، جا ندارد. بلکه «ال» بر اقسامی است: «ال»
تعریف است، «ال» زینت است و «ال» جنس است،
همه اینها دلالات خاصی دارد، و آنچه را که قوم در
مقام تکلف برآمدند و خواستند جمیع «ال»ها را به

«ال» عهد و تعریف برگردانند این خالی از اشکال و تکلف نیست. این هم یک بحث.

بحث دیگری که کردیم، بحث نکره بود و عرض شد که فرق بین نکره و بین اسم جنس در این است که اسم جنس دلالت بر یک فرد نمی‌کند و نکره دلالت بر فرد خارج می‌کند. این بحث‌ها تمام شد.

ان شاء الله بحث بعدی ما اگر خدا بخواهد بحث اطلاق و مقدمات حکمت خواهد بود.^۱

^۱ همان‌طوری که پیش‌بینی می‌کردیم با توجه به مسائلی که رفقا در جریان هستند و مشکلاتی که بود و ما ناگزیر با این مشکلات بودیم، نتوانستیم در این مدت یک بحث مرتبی راجع به این قضیه داشته باشیم [و این بحث طول کشید]. امیدواریم که **لعل الله أن يحدث بعد ذلك أمراً** و کار ما به یک نظامی قرار بگیرد که بتوانیم بحث‌هایمان را به‌طور مستمر و دقیق انجام بدهیم.

خود من از جریاناتی که بود، واقعاً متأثر هستم مخصوصاً این ظلمی که بر رفقا و دوستان وارد می‌شود؛ اینها در یک هم‌چنین موقعیتی باید از عمرشان و از آن وقتشان کمال استفاده را داشته باشند و من نتوانستم در این مدت کاملاً خودم را در اختیار رفقا قرار بدهم و به‌نظر می‌رسید که دو یا سه هفته بعد سفری را در پیش داریم اما با توجه به بعضی از مشکلاتی که پیش آمد و پیش‌بینی می‌شود، در یکی دو روز آینده ممکن است این سفر انجام بشود. از این نقطه‌نظر دیگر ما این بحث مربوط به مقدمات حکمت که بحث دامنه‌داری است و همین‌طور اوّل بحث ارتداد، را قطع می‌کنیم و ان شاء الله موکول می‌کنیم به بعد از سفر. تا خدا چه خواهد.

تلمیذ: ظاهراً یک سال دیگر است.

استاد: ان شاء الله. حالا چه عرض کنم.

تلمیذ: بعد از مراجعت محرم و بعد صفر و بعد تابستان، دوباره سال دیگر.

استاد: بین محرم و صفر درس نیست؟! اگر درس باشد، یک ماهی هست.

تلمیذ: حوادث طوری است که می‌ترسیم دوباره همین ده یا بیست روز هم

بسوزد.

استاد: آن دیگر با خداست؛ نمی دانیم. واقعاً مگر ما پیش بینی می کردیم؟! جداً عرض می کنم که برای ما هیچ قابل پیش بینی و تصور نبوده است. ولی خُب من وقتی که قم آمدم احتمال می دادم که...؛ بعد به یک نقطه ای رسیدیم - واقعاً این را عرض می کنم خدمتتان - که دیدیم اصلاً آنچه که بر عهده ما هست این است که کوتاهی نکنیم. البته من کوتاهی کردم و نمی توانم این را [انکار] کنم. ولی مطلبی که هست این است که مهم این است که انسان خودش را بسپرد به دست تقدیر و بی خود زور هم نزند چون خیلی زور زدن هم فایده ندارد، ممکن است انسان به نحوی در قضایا قرار بگیرد - نه اینکه ممکن است، حتماً این طور است - که [مسائل] خیلی در اختیارش نباشد. بنابراین وقتی که انسان به این مسئله واقف می شود؛ خُب باید به همین کیفیت و به ترتیب ظاهر، پیش برود دیگر!

اما تا وقتی که عازم نشدیم این بحث صبح هست، چون به شکلی نیست که سر مطلب باشد.